

# تحلیلی از خطبه‌های نهج البلاغه

## از نظر علوم عربی (۵)

خطبه (۱۱) از سخنان حضرت علی (ع) در جنگ جمل به فرزند خود محمد بن حنفیه هنگامی که پرچم جنگ را به او سپرد.

متن خطبه:

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ، عَضُّ عَلَى نَجْدِكَ، أَعْرَ اللَّهُ جُمُجْمَتِكَ، تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، أَرَمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضُّ بَصْرِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

معنی و شرح لغات:

تَزُولُ: تحوّل و تنتقل = از جایش منتقل می‌شود، و این فعل از زال = است. فعلی تام است، نه زال یزال (از افعال ناقصه) و نه از زال یزیل که به معنی جدا کرد و تمییز داد.

أَعْرَ: أعط عاریة = عاریه بده، اصل این فعل «أَعْرَضَ» بوده که کسره به ما قبل داده شده و بعلت التقلای ساکنین به صورت «أَعْرَ» درآمده است، الناجذ: أقصى الاضراس = آخرین دندانهای آسیا.

تَدُ: تَبَّتْ الْوَتْدُ = میخ چوبی را محکم به زمین بکوب، این فعل از «وَتَدُ = و» مانند «وعد يعد» می‌باشد.

أَقْصَى: أبعد = دورتر، این کلمه اسم تفضیل از «أَقْصَى يَأْصُو» می‌باشد و حرف عله بعلت اینکه متحرک ماقبل مفتوح است تبدیل به الف گردیده است.

غَضُّ: أَخْفَضُ = پایین بیاور، این فعل امر، از «غَضَّضَ» است که می‌توان آن را به صورت غَضُّ يَأْغُضُضُ به کار برد (واغضض من صوتك) لقمان ۱۹.

ترجمه خطبه:

اگر کوه‌ها از جای کنده شوند، تو از جای خود حرکت مکن، دندانها را بر هم بفشار و کاسه سرت را به خدا عاریه بسپار، پای خود را در زمین بکوب و به انتهای صف دشمن چشم بینداز و به آن بی‌اعتنا باش و بدان که فتح و پیروزی از سوی خدا است.

ترکیب:

\* تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ:

«تَزُولُ» فعل مضارع مرفوع، «الجبال» فاعل و مرفوع، «و» استثنایه است، «لا» حرف نهی، «تَزُلُ» فعل مضارع مجزوم و فاعل آن ضمیر

واجب الاستتار (انت).

\* عَضُّ عَلَى نَجْدِكَ:

«عَضُّ» فعل امر مبنی بر سکون مقدر و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار

(انت)

«عَلَى نَجْدِكَ» جار و مجرور متعلق به (عَضُّ). «ك» ضمیر مضاف الیه محلاً مجرور.

\* أَعْرَ اللَّهُ جُمُجْمَتِكَ:

أَعْرَ: فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار

(انت).

«اللَّهُ» مفعول به اول منصوب، «جُمُجْمَتِكَ» مفعول به دوم منصوب، «ك» مضاف الیه محلاً مجرور.

\* تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ:

تَدُ: فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (انت)،

«فِي الْأَرْضِ» جار و مجرور متعلق به (تَدُ)، «قَدَمَكَ» مفعول به منصوب، «ك» محلاً مجرور مضاف الیه.

\* أَرَمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ:

أَرَمَ: فعل امر مبنی بر حذف حرف عله و فاعل آن ضمیر واجب

الاستتار (انت)

«بِبَصْرِكَ» جار و مجرور متعلق به (أَرَمَ)، «أَقْصَى» مفعول به منصوب تقدیراً، «القوم» مضاف الیه مجرور.

\* وَغَضُّ بَصْرِكَ:

واو حرف عطف است، «غَضُّ» فعل امر مبنی بر سکون مقدر و فاعل

آن ضمیر واجب الاستتار، (انت)، «بَصْرِكَ» مفعول به منصوب، «ك»

مضاف الیه محلاً مجرور.

جمله (عَضُّ...) بر جمله ما قبل آن معطوف شده و محلی از اعراب

ندارد

\* وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

واو حرف عطف، «اعلم» فعل امر مبنی بر سکون و فاعل ضمیر

واجب الاستتار (انت).

«أَنَّ» از حروف مشبّهة بالفعل «النصر» اسم آن منصوب، «من عند»

جار و مجرور متعلق به (کائن) خبر آن، لفظ «الله» مضاف الیه مجرور.  
جمله «ان النصر من عند الله» محلاً منصوب جانشین دو مفعول  
(اعلم) می باشد  
برخی از نکات بلاغی:

جمله «تزلو الجبال و لا تزل» جمله خبری بوده و معنی شرط دارد و  
برای مبالغه بدین صورت تبدیل گردیده است. ضمناً می توان این جمله را  
برای اشخاصی که از آنها خواسته می شود در هر شرایطی مقاومت و  
ایستادگی کنند، به عنوان ضرب المثل به کار برد.

در جمله «اعرالله جمجتک» یک استعاره مکنیه موجود است، زیرا  
که جمجمه به چیزی که عاریه داده می شود تشبیه شده و مشبه به حذف و  
لوازم آن که فعل «اعر» می باشد ذکر گردیده است و چون فعل «اعر»  
قرینه این استعاره است، خود فعل «اعر» استعاره تخیلیه می باشد، چون  
قرینه استعاره مکنیه، استعاره تخیلیه است.

در جمله «تد فی الارض قدمک» نیز استعاره مکنیه موجود است زیرا  
قدم به میخ تشبیه شده و مشبه به حذف و لوازم آن که «تد» می باشد ذکر  
گردیده و خود «تد» استعاره تخیلیه است.

در جمله «ارم ببصرک اقصی...» نیز استعاره مکنیه موجود است،  
زیرا که بصر به چیزی که پرت می شود تشبیه شده و خود کلمه «ارم»  
استعاره تخیلیه است.

افعال امری که در این خطبه به کار رفته اند در معنی اصلی آنها  
نیستند بلکه برای نصیحت و ارشاد به کار رفته اند.  
نکته صرفی:

فعل امر مفرد مذکر از فعل مضارع هنگامی که از فعل مضارع  
مفتوح العین باشد، به چند صورت درمی آید مانند: عَضُ = عَضَّ به علاوه  
فک ادغام می تواند به صورت عَضَّ، عَضُّ، عَضُّ درآید و نیز هنگامی که از فعل  
مضارع مضموم العین باشد، مانند: «عَضُّ» به علاوه فک ادغام می تواند  
به صورت عَضُّ، عَضُّ و عَضُّ بیاید، ولی استعمال مشهور در کلام یا با  
فک ادغام است، مانند اَعْضَضُ، اَعْضَضُ یا آنگونه که در خطبه آمد. یا  
ادغام و مفتوح کردن آخرین حرف می باشد، مانند: عَضُّ، عَضُّ.  
خطبه (۱۲) از سخنان حضرت علی (ع) هنگامی که خداوند ایشان  
را بر اصحاب جمل پیروزی داد و یکی از یاران آن حضرت گفت:  
دوست داشتم برادرم فلان با ما در این کارزار حاضر بود تا می دید  
چگونه خداوند تو را بر دشمنانت پیروزی داد.

متن خطبه:  
فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعَنَا؟ فَقَالَ نَعَمْ، قَالَ فَقَدَّ شَهِدْنَا  
وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ  
سَيَّرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ.  
معنی و شرح لغات:

القوم: الجماعة من الرجال و تدخل النساء بالتبع و سُمُوا بذلك لقيامهم  
بعظائم الامور المهمة = جماعتی از مردان و زنان بالتبع وارد می شوند، و

به این اسم نامیده شدند برای اینکه کارهای بزرگی انجام می دهند.  
الأصْلَابُ: جمع صلب و هو عظم في الظهر ذو فقار من لدن الكاهل  
الى العَجَب = استخوانی در پشت دارای مهره هایی است که از میان دو  
شانه تا استخوان لگن کشیده شده است (ستون فقرات).

رَعَفَ الرجل: خرج من انفه الدم = خون از بینی او بیرون آمد.  
الهوى: العشق، يكون في الخير و الشر، ارادة النفس = دوستی و  
علاقه شدید خواه نسبت به خیر باشد یا شر.  
ترجمه خطبه:

علی (ع) به او فرمود: آیا میل و محبت برادر تو با ما است؟ گفت  
آری؛ فرمود او در این جنگ با ما بوده، و مردانی که در صلب مردها و  
رَجِمَ زَنَهَا هستند، در این کارزار با ما هستند که روزگار ایشان را مانند  
خونی که از بینی انسان ناگهان بیرون آید ظاهر خواهد کرد و به سبب  
ایشان ایمان نیرومند خواهد شد.

ترکیب خطبه:  
فَقَالَ لَهُ «عليه السلام»  
فقال: فاء حرف عطف است «قال» فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل  
آن ضمیر «هو».

«له» جار و مجرور متعلق به «قال» است، «عليه» جار و مجرور متعلق  
به خبر محذوف.

«السلام» مبتدا مؤخر مرفوع و جمله «عليه السلام» معترضه است و  
محلّی از اعراب ندارد.  
﴿اهوى اخيك معنا؟ قال نعم﴾

همزه حرف استفهام «هوى» مبتدا مرفوع تقدیراً «أخيك» مضاف الیه  
مجرور به باء «ك» مضاف الیه محلاً مجرور «معنا» مع ظرف، مفعول فیه  
متعلق به کائن محذوف و خبر است «نا» محلاً مجرور مضاف الیه «قال»  
فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن هو، «نعم» حرف جواب محلّی از  
اعراب ندارد.

﴿قال فقد شهدنا و لقد شهدنا في عسكرنا هذا قوم في أصلاب  
الرجال و أرحام النساء﴾

قال: فعل ماضی مبنی بر فتح، «فاء» استثنافیه، «قد» حرف تحقیق  
«شهدنا» فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر هو.

«نا» ضمیر محلاً منصوب مفعول به «واو» حرف عطف، «لام» برای  
قسم «قد» حرف تحقیق «شهدنا» فعل ماضی مبنی بر فتح «نا» محلاً  
منصوب مفعول به «فی عسكرنا» جار و مجرور متعلق است به «شهدنا»  
«هذا» اسم اشاره نعت برای عسکر می باشد.

«قوم» فاعل مرفوع «فی اصلاّب» جار و مجرور متعلق به محذوف  
نعت برای «قوم» است.

«الرجال» مضاف الیه مجرور «واو» حرف عطف «أرحام» معطوف بر  
اصلاّب «النساء» مضاف الیه و مجرور است.

﴿سیرعف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان﴾

من في ضمنها وفي رواية: وَ أَيْمُ اللّهِ لَتَغْرَقَنَّ بِلَدُنْكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُو سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَانِمَةٍ.  
معنی و شرح لغات:

جند: العسکر و الاعوان = لشکر و یاری دهندگان، این کلمه اسم جنس جمعی و مفرد آن جندی، و جمع آن جنود یا اجناد است.  
البهیمه: کل ذات اربع قوائم من ذواب البر و البحر ماعدا السباع و الطيور = هر حیوان چهار پا را شامل می شود خواه در دریا زندگی کند خواه در خشکی، بجز درندگان و پرندگان، و به این حیوانات «بهیمه» گفته شده برای اینکه نطق ندارند و زبان بسته اند.

رغا: صوت و ضج = سر و صدا و ضجه کرد، مضارع این فعل «یرغو» و مصدر آن «رغاء» است و غالباً برای صدای شتر آورده می شود.  
شقاق: المخالفة و المعادة = مخالفت و دشمنی، این کلمه مصدر دوم باب مفاعلة از «شاق، یشاق» می باشد.

زُعاق: من الماء المر الذي لا يطاق شربه = به آبی تلخ مزه که نوشیدن آن قابل تحمل نیست گفته می شود.

مرتهن: ما اخذ رهينة = به عنوان گرو گرفته شده، اسم مفعول از ارتهن،

الشاخص: الخارج، اسم فاعل از شخص = می باشد.  
المتدارك: الملاحق، المتابع = به او رسیده، اسم مفعول از تدارك می باشد

الجوجو: مجتمع رؤوس عظام الصدر = جناق سینه، جوجو السفینه = سینه کشتی

النعام: طائر كبير الجسم مركب من خلقه الطير و الجمل = شتر مرغ، جمع آن نعام و نعائم است

الجائمة: اللازمة للمكان و لم تبحر منه و يقال للانسان و الطائر، بر زمین چسبیده، اسم فاعل مؤنث از جثم = است.  
ترجمه خطبه:

شما سپاه زن و بیرون حیوان چهارپای زبان بسته بودید، به صدای شتر برانگیخته می شدید و هنگامی که بی شد، گریختید. خوی و اخلاق شما پست است و پیمان شما ناپایدار، دین شما دوروثی و آب (شهر) شما شور و بد مزه. و آن کس که در میان شما اقامت کرد در گرو گناه خود است و هر کس که از میان شما رخت بریندد، رحمت پروردگارش او را درک می کند. گوئی می بینم که مسجد شما همانند سینه کشتی در آب فرو رفته و خدا از بالا و پایین به این کشتی عذاب فرستاده که هر کس در آن بوده غرق شده است.

در روایت دیگر چنین آمده:

بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینه کشتی می بینم یا مانند شتر مرغی که بر سینه خوابیده.

ترکیب خطبه:

\* كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ اتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ:

«سیرعف» سین حرف تنفیس است. «یرعف» فعل ماضی مرفوع «بهم» جار و مجرر متعلق به (یرعف) «الزمان» فاعل و مرفوع، جمله «سیرعف بهم» محلاً مرفوع نعت دوم برای (قوم) «واو» حرف عطف، «یقوی» فعل مضارع مرفوع تقدیراً «بهم» جار و مجرور متعلق است به (یقوی). «الایمان» فاعل و مرفوع. و جمله یقوی بهم الایمان محلاً مرفوع معطوف بر جمله (سیرعف بهم الزمان) است.  
بعضی نکات بلاغی:

در جمله «سیرعف بهم الزمان» دو استعاره مکنیه به کار رفته است، زیرا که زمان به انسان تشبیه شده و مشبه به حذف و لوازم آن (سیرعف) ذکر گردیده است، همچنین ضمیر «هم» (مردان آینده) به خون تشبیه شده و مشبه به حذف، و لوازم آن «سیرعف» ذکر گردیده، و وجه شبه بین مردان آینده و خون این است که هر دو در نمانند و این نوع استعاره در زبان عربی کاربرد وسیعی دارد چنانکه شاعر می گوید  
وَ مَا رَعَفَ الزَّمانُ بِمِثْلِ عَمْرٍو وَ لَا تَلَدُ النِّساءُ لَهُ ضَرْبِبا  
روزگار هرگز مانند عمرو را به خود ندیده

و زنان هرگز همانند او را نخواهند زائید  
در عبارت «سیرعف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان» سجع مطرف موجود است و همچنین جمله دوم به جمله اول بخاطر تناسب در معنی و قصد تشریک آن در حکم اعرابی جمله اول به وسیله واو وصل شده است.  
در عبارت «اصلاب الرجال و ارحام النساء» طباق مقابله موجود است.  
نکته صرفی:

همزه استفهام تنها اداتی است که برای تصور و تصدیق می آید، و بقیه ادوات یا تنها برای تصور یا تنها برای تصدیق می آیند.  
تصور عبارت است از طلب برای تعیین یکی از طرفین همزه استفهام. مانند أمحمد ناجح ام علی؟ در اینجا پاسخ دهنده باید شخص ناجح را تعیین کند نه اینکه «نعم یا لا» بگوید برای اینکه سؤال کننده قبول یکی از دو نفر را می داند، به همین خاطر پس از همزه تصور، «ام» متصله می آید.  
تصدیق عبارت است از طلب وقوع حکم مانند آنجح محمد؟ در اینجا پاسخ دهنده باید «نعم یا لا» بگوید نه چیز دیگر، برای اینکه سؤال کننده می خواهد بفهمد که نسبت موفقیت به محمد حاصل شده یا نه، به همین علت پس از همزه تصدیق ام متصله نمی آید و اگر ام پس از آن واقع شود، منقطعه به حساب می آید و به معنی بل.

خطبه (۱۳) از سخنان حضرت علی (ع) در مذمت شهر بصره و مردم آن.

متن خطبه:

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ اتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَاجَبْتُمْ وَ عَقَرْتُمْ، أَخْلَأْتُمْ دِقَاقَ وَ عَهْدَكُمْ شِقَاقَ وَ دِينَكُمْ نِفَاقَ وَ ماؤَكُمْ زُعَاقَ، أَلْمَقِيمُ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ وَ الشَّائِخِصُّ عِنْدَكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةِ مَنْ رَبَّهُ كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُو سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَ مِنْ تَحْتِهَا وَ غَرِقَ

«کان» فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون «تم» ضمیر محلاً مرفوع اسم آن است. «جند» خبر کان، منصوب «المرأة» مضاف الیه «واو» حرف عطف «اتباع» معطوف بر (جند) و منصوب «الیهیمة» مضاف الیه و مجرور جمله «کنتم جند المرأة...» ابتدایه است و محلی از اعراب ندارد.

❖ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرْتُمْ.

«رغا» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر و فاعل آن (هو) به (بهمیمة) بتأویل (جمل) برمی گردد. «فاء» حرف عطف، سببیه «اجبتم» فعل ماضی مبنی بر سکون «تم» محلاً مرفوع فاعل «واو» حرف عطف «عقر» فعل ماضی مجهول مبنی بر فتح و نائب فاعل آن (هو) است، «فاء» نیز عاطفه سببیه است، «هریتم» مانند اعراب اجبتم می باشد. جمله اول استثنافیه است و محلی از اعراب ندارد و جمله دوم نیز محلی از اعراب ندارد زیرا که بر اولی معطوف شده است.

❖ اخلاقکم دقاق و عهدکم شقاق و دینکم نفاق و ماؤکم زعاق.

«اخلاق» مبتدا مرفوع «کم» مضاف الیه محلاً مجرور «دقاق» خبر، مرفوع «واو» حرف عطف است. اعراب سه جمله بعد مانند اعراب این جمله است.

❖ المقیم بین أظهرکم مرتهن بدنبه.

«المقیم» مبتدا مرفوع «بین» ظرف مفعول فیه منصوب و این ظرف متعلق به (المقیم) می باشد. «اظهرکم» مضاف الیه و مجرور «کم» محلاً مجرور مضاف الیه «مرتهن» خبر برای (المقیم) و مرفوع است (بدنبه) جار و مجرور متعلق به (مرتهن) «به» محلاً مجرور مضاف الیه و این جمله استثنافیه محلی از اعراب ندارد.

❖ والشاخص عنکم متدارک برحمة من ربه

«واو» حرف عطف است «الشاخص» مبتدا مرفوع «عنکم» جار و مجرور متعلق به (الشاخص). «متدارک» خبر مرفوع «برحمة» جار و مجرور متعلق به (متدارک) «من ربه» جار و مجرور متعلق به (کائنه) محذوف که برای رحمة نعت واقع شده است «به» محلاً مجرور مضاف الیه.

❖ کأنی بمسجدکم کجوجؤ سفینة قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها.

«کان» از حروف مشابهه بالفعل «یاء» محلاً منصوب اسم آن است «بمسجدکم» جار و مجرور متعلق به محذوف خبر برای «کان» که تقدیر آن کأنی عالم بمسجدکم «کم» محلاً مجرور مضاف الیه «کجوجؤ» جار و مجرور متعلق به «کائناً» محذوف حال از «مسجد» می باشد.

در ترکیب این نوع ساختار قول دیگری هست و آن این است که «یاء» کأنی و یاء بمسجدکم هر دو زائد هستند و مسجد اسم کان و «کجوجؤ» خبر کان می باشد ولی قول اول بهتر است. «سفینة» مضاف الیه مجرور «قد» حرف تحقیق «بعث» فعل ماضی مبنی بر فتح «الله» فاعل آن و مرفوع و جمله «قد بعث الله...» محلاً مجرور نعت برای سفینة می باشد «علیها» جار و مجرور متعلق به (بعث) است «العذاب» مفعول به منصوب «من فوقها» جار و مجرور متعلق به (بعث) «ها» محلاً مجرور مضاف الیه

«واو» حرف عطف «من تحتها» نیز متعلق به (بعث) «واو» حرف عطف است «غرق» فعل ماضی معطوف بر (بعث) «من» اسم موصول محلاً مرفوع فاعل است «فی ضمنها» جار و مجرور متعلق به محذوف تقدیر آن «استقر» است.

❖ و أیمُ الله لتغرقنَّ بلدنکم حتی کأنی أنظر إلی مسجدکم کجوجؤ سفینة أو نعمة جائمة

«واو» استثنافیه است «ایم» مبتدا مرفوع «الله» مضاف الیه مجرور، خبر این مبتدا محذوف تقدیر آن (قسمی) است «لام» جواب قسم «تغرقن» فعل مضارع مبنی بر فتح «بلدکم» فاعل و مرفوع «کم» مضاف الیه محلاً مجرور «حتی» ابتدایه است و محلی از اعراب ندارد «کأنی» حرف مشبهه بالفعل «یاء» محلاً منصوب اسم آن است «انظر» فعل مضارع مرفوع و فاعل آن واجب الاستتار «انا» و جمله «انظر» محلاً مرفوع خبر (کان) است «الی مسجدها» جار و مجرور متعلق به (انظر) است «ها» مضاف الیه محلاً مجرور «کجوجؤ سفینة» اعراب شد «او» حرف عطف «نعامة» معطوف بر (سفینة) و مجرور است «جائمه» نعت برای (نعامة).

بعضی نکات بلاغی:

در عبارت «و اتباع الیهیمة، رغا فأجبتم» صنعت استخدام به کار رفته است زیرا ضمیر در رغا به خود لفظ بهمیمة بر نمی گردد، بلکه به معنی آن که «جمل» باشد باز می گردد، به همین دلیل «رغا» گفته نه «رغت».

❖ جمله «رغا فأجبتم» از جمله ما قبلش به خاطر عدم وجود ارتباط معنوی فصل شده است (کمال الانقطاع).

❖ جمله «عقر فهرتم» به جمله قبلش به خاطر ارتباط معنوی و عدم وجود مانع وصل شده است و چون آخرین کلمات این دو جمله هم قافیه هستند بنابراین سجع مطرف دارد.

جمله «اخلاقکم دقاق» از جمله ما قبلش به خاطر عدم وجود ارتباط معنوی فصل شده است (کمال الانقطاع) ولی جمله های بعدی بر این جمله به خاطر ارتباط معنوی و اتحاد آنها در خبریه بودن، وصل شده اند و همچنین این جمله ها دارای سجع متوازی هستند، برای اینکه فواصل آنها (دقاق، شقاق، نفاق) هم وزن و هم قافیه می باشند. و جمله (ماؤکم زعاق) نسبت به جمله های قبل مسجع به سجع مطرف است. چون (زعاق) هم وزن (نفاق) نیست. میان جمله «المقیم بین...» و جمله ما قبلش «کمال الانقطاع» است به خاطر اینکه این دو جمله ارتباط معنوی ندارند، ولی میان جمله «الشاخص...» و جمله ما قبلش به علت وجود این ارتباط با همدیگر به وسیله «واو» وصل شده اند و همچنین در این دو جمله سجع مطرف به کار رفته است «دنبه، ربه» و همچنین صنعت «طباق المقابله» در این دو جمله موجود است.

در جمله «مسجدکم کجوجؤ سفینة» تشبیه مرسل، مجمل، حسی به حسی موجود است در جمله «قد بعث الله علیها العذاب...» صنعت تقسیم به کار رفته است تمام صفت های عذاب، بر این سفینة ذکر شده است.